

به نام خدا



سرشناسه: لطفی، شکور
عنوان و نام پدیدآور: امیر بلخ / تدوین و نگارش شکور لطفی
مشخصات نشر: تهران: نشر اطلاع، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری: ۹۷ ص
شابک: ۳-۳۰-۶۲۳۱-۶۰۰-۹۷۸
موضوع: ابراهیم ادهم، ۱۶۱ ق. -- داستان
موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن چهارده
موضوع: Persian fiction--۲۰ century
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۸ الف ۶ ط / PIR۸۲۰۱
رده بندی دیویی: ۸۶۲/۳ ف۸
شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۲۹۶۵۲

عنوان کتاب: امیر بلخ
تدوین و نگارش: شکور لطفی
نمونه خوانی، رسم الخط: پروانه امیری
حروفچینی: حدیث حیدری
صفحه آرا: مریم رضوی، وحید شهبازپور
نوبت چاپ: سوم
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳
قیمت: ۱۵۵۰۰۰ تومان
نشر اطلاع
خیابان مطهری، نرسیده به شریعتی،
بن بست آرمان، پلاک ۵، واحد ۷
تلفن: ۸۸۴۲۸۵۷۷ فکس: ۸۸۴۵۶۲۵۱



978-600-6231-30-3

لامیرنج

نگرشی گسترده بر زندگانی ابراهیم ادبم
بامداد از شیخ فریدالدین عطار مشابوری

شیوه نگارش این کتاب بر مبنای رسم الخط مصوب فرهنگستان زبان فارسی است که برگرفته از کتاب فرهنگ موضوعی دستور خط فارسی به کوشش مرتضی قاسمی در سال ۱۳۸۷ به چاپ رسیده است.

شتر بر بام

کوچه های تنگ شهر بلخ^۱ بی چراغ و تاریک، گویی خفته است، اما میدان مقابل کاخ امیر ابراهیم، سردر و صحن قصر را مشعل های فروزانی روشن می داشت. نگهبانان زره پوشیده و سلاح بر دست، همه جای قصر را می پاییدند. از میان این همه نگهبان، پرنده هم بی اذن نمی توانست گذر کند.

ابواسحاق، ابراهیم بن ادهم^۲، امیر و امیرزاده ی بلخ، بر بستر شاهانه از حریر و دیبا غنوده بود. امیر، میان خواب و بیداری صدای گام هایی را بر بام خوابگاه شنید. دست امیر قبضه ی خنجر زیر بالین را فشرد و صدایش در خوابگاه پیچید: بر بام سرای من، کیست؟!

هیچ کس پاسخی نداد، گویی پرده دار، غلامان خلوت و نگهبانان همه در خواب بودند. ابراهیم، این بار به نعره گفت: چه کسی را این اجازت است که خواب امیر ملک را آشفته کند؟

۱. شهری در بلاد اسلامی، واقع در شمال افغانستان
۲. عارف نامور از امیرزادگان بلخ، سال رحلت بنا بر مشهور ۱۶۱ هجری قمری

صدایی نافذ از بام گفت: آشنا است!

و ابراهیم خشمگین تر از پیش نعره زد: آشنا را این وقت شب بر بام چه کار است؟ صدا گفت: شتری گم کرده ام، آن را می جویم - ابله! شتر را بر بام چه کار است؟

- ابله تر از آن کس که دنبال شتر گم گشته بر بام شده، کسی است که خدای را بر تخت زرین و در جامه ی اطلس می جوید.

موی بر اندام ابراهیم راست ایستاد. این چه صدایی است که این گونه در گوش جان ابراهیم می پیچد؟

امیر از بستر برجهید. سکوت بود و سکوت، نه صدای گامی بود و نه کسی بر بام. نگهبانان، در امتداد کنگره های قصر، به نگهبانی بودند. "حاجب" پشت در، به انتظار فرمان سلطان و غلامان خلوت^۱، در آمد و شدی بی صدا.

خواب از چشم ابراهیم رفت و بیهت در جانش نشست: "خدای من! راست است که در چنین جایی نمی توان تو را جست؟"

ابراهیم ادیم پوشید و به حوضخانه رفت، وضو ساخت، شانه برگرفت تا موی سر و محاسن را شانه زند. آینه دار، با آینه جلو آمد. ابراهیم در آینه نگریست. چه می دید؟!

این او بود که بر تابوت می بردنش و اکنون کنار گورش او

۱. پرده دار، متصدی امور داخل قصر امرا و حکام گذشته
۲. خدمتگزاران داخل محل سکونت سلاطین و حکمرانان

را بر زمین نهدند. چه سرزمین غربیی! چرا باید او را اینجا خاک کنند. تابوت بر زمین ماند، هیچ کس آنجا نبود. دستی از گور فراز آمد، تابوت را در خود گرفت و در گور برد. خاک در یک آن تابوت را پوشاند. لختی تاریکی بود و سپس راهی از همه سوی گور پدیدار شد، راه‌هایی بی‌انتهای نا آشنا و صعب.

ابراهیم در تابوت نالید: بارخدایا! این همه راه؟ با چه روی پای در این راه‌ها بگذارم و از کدامین راه روم که رستگار شوم؟

در آن تنگنای گور، ابراهیم خود را برپا یافت و پای در راهی نهاده بی‌اختیار پیش رفت. در نخستین خم راه کرسی نهاده بودند، بر کرسی دفتری بود و کنار آن "میزانی"^۱. قاضی ناپیدا، ندا در داد: هان ابراهیم! چه آورده‌ای؟

ابراهیم، بر دست‌هایش نگریست، خالی بود و هیچ نداشت. بیش از پیش، خوف وجودش را در خود گرفت.

آینه دار لرزید و آینه از مقابل چهره‌ی ابراهیم کنار رفت. آب و اشک به هم آمیخته و از محاسن ابراهیم فرو می‌چکید. خادم حضور حوله به دست، پیش آمد.

۱. وسیله‌ی وزن کردن، اینجا منظور وسیله‌ای است که در آخرت افعال و اعمال هرکس را مجسم می‌کند و به او می‌نمایاند.